

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

ولادیسلاو تساگویف (Vladislav Tsogoyev)

برگردان و افزوده از: ا. م. شیرینی با تبصره پورتال

اول سپتمبر ۲۰۱۲

جوانان و جامعه مدنی

نقش تربیت جوانان در تشکیل جامعه مدنی

وجود جامعه مدنی سیاسی فعال، یکی از ویژگیهای مثبت کشور پیشرفته به حساب می آید. در این صورت فعالیت سیاسی را نه فقط به معنای میل به قدرت، بلکه باید به مفهوم علاقه مندی به شرکت در زندگی سیاسی کشور خود، تأثیر گذاری در تعیین آینده، طرح خواستههای مشخص در مقابل حاکمیت هم درک نمود. این، زمانی که هر شهروندی خود را جزء جدائی ناپذیر یک کل، سیمای کشور خود درک می نماید و توسعه موفقیت آمیز آن را مستقیماً در ارتباط با رفاه خود مشاهده می کند، یکی از ویژگیهای جمعگرائی شمرده می شود.

نسل جوان امروزی تجسم آن نیروئی است که روند حوادث را در آینده نزدیک تعیین خواهد کرد. به همین جهت هم باید منطبق با آن تربیت شود.

چنین تربیتی باید روح جمعگرائی را تقویت کند. این هم با تشکیل یک مکانیسم سازمانیافته اجتماعی پیوند دارد و خود این، «میانگین طلایی» بین جمعگرائی با احساس غریزه ذاتی فرد و فردگرائی را که مناقشه طبیعی بین فردیت و نیازهای پایان ناپذیر می باشد، تشکیل می دهد. جوانان معاصر باید در چنین سمتی تربیت یابند. زیرا وجود این گونه علاقه مندیها زمان کمی برای رفتارهای انحرافی در اشکال اعتیاد به مواد مخدر، الکلیسم، عملکردهای غیر عمدی و غیره باقی می گذارد.

اگر داده های جامعه شناختی رابه دقت مورد بررسی قرار دهیم، آنها چندان خوشبینانه نیستند. در سالهای ۲۰۰۵-۲۰۰۶ گروه تحقیقاتی «سیرکون» مطالعاتی در زمینه تعیین میزان کنشگری سیاسی کل جامعه وبه ویژه، جوانان انجام داد. نتایج آن چندان چشمگیر نبود. ۵۹٪ سؤال شوندگان ۱۶ تا ۲۴ ساله در سال ۲۰۰۵، به عدم تمایل خود به مسائل سیاسی اذعان داشتند و این میزان در سال ۲۰۰۶، باز هم تا ۱٪ کاهش یافت. شمار علاقه مندان به آگاهی سیاسی، ۴۰٪ ثابت را نشان می دهد.

متأسفانه، سؤال شوندگان، به استثنای به حاشیه رانده شدگان و کسانی که حاضر با پاسخ دادن نبودند، سیاست

و فعالیت اجتماعی به مثابه مهمترین مسأله جامعه را در آخر لیست مربوط به مسائل مختلف زندگی اجتماعی قرار دادند. در همه حال، این وضعیت برای جامعه بسیار زیان آور است. برای اینکه نه در تشکیل جامعه مدنی مفید است و نه به عرصه های دنیوی سودی می رساند. اساساً آنها معرف لایه بندی شدید بوده و حتی یکی از مؤلفه های پیدایش یک قشر کامل لومین می باشند.

در ادامه به ارقام شگفت انگیزتری بر می خوریم. در اقداماتی مانند راهپیمائیه‌ها، اعتصابات و یا فعالیت احزاب سیاسی درصد کمی از جوانان شرکت می کنند ولی، هنوز این در مقایسه با پروسه انتخابات چندان نگران کننده نیست. در انتخابات فقط ۲۳ تا ۳۵٪ جمعیت شرکت می کنند. ۶۲٪ در سال ۲۰۰۵ و ۴۶٪ در سال ۲۰۰۶ به طور کلی در چنین رویدادهایی شرکت نکردند.

در رابطه با این کار، شاخص نظرسنجی کنشگری سیاسی بسیار جالب توجه است. در ماه جولای سال ۲۰۰۵: حد بالا- ۲۲٪ جوانان، متوسط- ۵۵٪، حداقل- ۲۲٪. ماه مارچ سال ۲۰۰۶: حد بالا- ۲۶٪، متوسط ۵۶٪، حداقل- ۱۸٪. همانطور که معلوم است شاخص حد بالای کنشگری سیاسی به هیچ وجه بزرگ نیست، ولی با گذشت زمان اهمیت بیشتری کسب کرده و حداقل به حساب آن که میزان متوسط کاهش می یابد، شاخص حداقل اهمیت خود را از دست می دهد. ترجمان این شاخص از زبان آماری بدین معنی است که در میان آن گروهی نیاز به حقوق مدنی افزایش یافته که در وضعیت سخت و غیرقابل خروج گرفتار آمده است. آیا این به معنای ارتقاء سطح زندگی محسوب می شود؟ به این سؤال، داده های مربوط به روحیه اعتراضی نسل جوان روسیه می تواند پاسخ دهد.

مرکز مطالعات سیرکون با استفاده از اطلاعات مرکز تحقیقات افکار عمومی روسیه در کار خود، چنین تصویری را ارائه می دهد: ۴۸٪ جمعیت به طور کلی به احتمال واکنش توده ئی مطمئن است، ۳۶٪ جوانان هم چنین تصویری دارند که خود این، به معنی آن است که آنها برای حمایت از اعتراضات پیروز در صورت شروع حمله، آماده اند. نسل جوان بلند پرواز در صورت مشاهده بازی از طرف برخی نیروهای سیاسی می تواند بهترین نقش را هم ایفاء نکند. مثلاً، این اطلاعات شایسته تأمل است: ۲۶٪ یقین قطعی دارد که حمایت از چنین برآمدی اگر چه در اولویت قرار دارد، ولی پشتیبانی آنها فراتر از جمع آوری امضاء نخواهد بود (هر چند این هم بی مورد نیست).

بدین ترتیب، روشن است که درجه فعالیت جمعیت متناسب با افزایش تعداد مشکلات آنها تشدید خواهد شد. این، همچنین به تصور مردم از شیوه زندگی معمولی بستگی دارد (آنچه که برای مردم روسیه قابل تحمل است، امریکائیه‌ها غیر متعارف می پندارند). این، همانطور که آمار خاص آن نشان می دهد، بر روحیه اعتراضی مردم تأثیر خواهد گذاشت.

با این وجود، روحیه نسبتاً رادیکال در میان آن بخش از مردم، که به سوی گروه «ما به سختی تا آخر ماه تحمل می کنیم» رانده می شوند، مشاهده می شود: ۳۱٪ برای تحریم حاکمیت، ۱۸٪ به روش مسالمت آمیز، اما به شکل تظاهرات بدون مجوز، ۱۱٪ برای اقدامات اعتراضی با استفاده از سلاح، ۸٪ به تسخیر اماکن، بستن راههای ارتباطی و غیره آماده است. به هیچ وجه نمی توان بر این آمارها چشم فرو بست. حمایت از نسل آینده تا زمانی که آنها قادر به تأمین خودنیستند، ضروری است. در غیر این صورت، اوضاع در سمت التهابی پیش خواهد رفت.

با این حال، روی آرامبخشی هم وجود دارد. مثلاً، بیشترین گروه از میان جوانان (۳۶٪) فعال در عرصه های اجتماعی- سیاسی، از روی علاقه مندی، ۳۲٪ به خاطر بهبود شرایط خود، ۱۸٪ به منظور کمک به مردم به این کار مشغول می شوند. فقط درصد کوچکی به دنبال اهداف خودخواهانه هستند یا به طور کلی از آنها پیروی نمی کنند: ۲٪ خواهان «جدائی از مردم»، ۹٪ علاقه مند به کسب درآمد، ۳٪ مجبور به مشارکت و غیره می باشند.

جامعه پیشرو قرن بیستم نمونه کلاسیک روح جمعگرایی بود. مثلاً، در میان جوانان بسیاری از کشورهای انگلیسی زبان، فعالیت در گروههای اجتماعی همان وزن سیاسی را دارد که به ذهنیت شان جذب شده است. مثلاً، وابستگی به هر نوع جمعیتی (باشگاه، انجمن منطق با منافع) در دوره تحصیل در دانشگاههای محلی یک امتیاز مثبت برای دانشجو شمرده می شود. چنین تلاشهایی در دوره حاکمیت شوروی نیز به عمل می آمد. مثلاً، سازمان جوانان را می توان در ردیف آنها دانست. ولیکن، در شرایط دموکراتیزه کردن و تضعیف رژیم، زمانی که مردم به آزادی انتخاب دست یافتند و از بین کار و انحطاط، انحطاط را برگزیدند، نسل جوان به مسیر عدم مقاومت گام گذاشت و در میان آن کشش به سوی فردگرایی بی معنی گسترش یافت و از آنجائی که هیچ راهی برای ارضای خود به نظرش نمی رسید، به راههای انحرافی مانند اعتیاد به مواد مخدر و الکلیسم گام نهاد. اتفاقاً توسعه فرهنگ توده ئی و ورزشها، که با محتوای زیباشناسی آن تعیین می یابد، با این امر ارتباط مستقیم دارد.

البته، در حال حاضر برای فعال کردن جوانان نهادهای زیادی در جنب احزاب، ارگانهای دولتی و غیره تشکیل می شود. این هم، قطعاً، سنگ بنای توسعه را می گذارد، ولی در همه حال، اینها بخش کوچکی از جمعیت را در برمی گیرد، که آنها درست زمانی که پرورش عادتها تأمین حقوق شهروندی را ضروری می سازد، نهادهای مستقیم و نمایندگی دموکراسی (انتخابات، دادخواستها، تظاهرات، نامه به نهادهای دولتی) به رشد نابرابری، به تسلط سیاسی یکی بر دیگری منجر می گردد و، عملاً، فقط گروهی از مردم قادر به عبور از وضعیت فعلی به سادگی آماده می شوند که دولت را همچون دوره پادشاهی، در شرایطی که آگاه سازی توده ها برای تعیین سرنوشت خود ضرورت می یابد، به سوی گزینش جانشین حاکمیت سوق می دهند.

برای روشنگری در میان توده های خلق، که ماهیتاً یعنی فعال سازی اجتماعی- سیاسی جوانان می باشد، اجرای برنامه ترویجی ضروری است. تعیین امتیازاتی برای شهروندان فعال یا محدودیت برای آنهایی که دین شهروندی خود را (مثلاً، شرکت در انتخابات) ادا نمی کنند، عاقلانه به نظر می رسد. در آن صورت، جوانان از سنین نوجوانی یاد می گیرند که موجودیت دولت با زندگی آنها رابطه مستقیم دارد، و توجه بسیار جدی تر به حقوق مدنی خود مبذول خواهند داشت. در ورقه های انتخاباتی رئیس «در مقابل همه» بیهوده نخواهد بود، زیرا در این صورت روشن خواهد شد که اراده مردم برخی نیروهای سیاسی را تحمل نمی کند.

چنین شعوری چون در عمر نسلها و در مراحل آغازین موجودیت شهروند در جامعه شکل می گیرد، به همین سبب هم، اکنون دیگر آموزش آن به نسل جوان، که هنوز به ایدئولوژی محکمی دست نیافته، و هنوز جمعیت به افکار پادشاهی- جمعی آلود نشده و فعلاً در شرایط روحی ضعیف به سر می برد، ضروری می باشد. ضمناً، در دوره نچندان دور حاکمیت اتحاد شوروی، زمانی که تحرک اجتماعی- سیاسی شهروندان به مرحله اوج خود رسید، چنین گرایش «جمعیتی»، وابسته به استالینسم و مارکسیسم شوروی، نقش خود را ایفاء کرد.

از این گفتار می توان درس گرفت. حتی اگر اختیارات دولت در دست یک نفر هم جمع شده باشد، همه مشکلات نباید از راه اجبار، «دور از درک مردم»، بلکه از راه متحقق ساختن خواستهای آنان حل و فصل شود. اما در این صورت، البته که، شهروندان نباید به دنبال اهداف یک روزه باشند و باید درک کنند که، آنها هموطنانی هم دارند و در پشت سر آنها نمی توان «تکه بزرگ را برداشت». چنین علاقه مندی در انسان در سنین پائین، زمانی که او را از تأمین نیازمندیهای مختلف محروم می سازند، به وجود می آید. همانطور که گفته شد، خود جامعه به شکلگیری چنین شهروندانی علاقه مند نیست. در اینجا با وضوح کامل دیده می شود که همه عوامل مرتبط با هم در یک مجموعه معین، معرف دولت هستند.

در جمع‌بندی، باید توجه داشت که تشکیل جامعه مدنی در دوره معاصر، شاید، هدف اصلی روسیه و حتی همه جهان باشد. و، البته، تربیت نسل جوان با چنین روحیه‌ای، وسیله ضروری رسیدن به این هدف است.

افزوده مترجم:

به جرأت می‌توان گفت که کم توجهی و یا کلاً بی توجهی نمایندگان سیاسی طبقات فرودست جامعه ایران، به خصوص طبقه کارگر، احتمالاً همه جهان به تعلیم و تربیت نسلهای جوان یکی از موزی ترین آفاتی است که آن را شقه شقه کرده و از رسیدن به هدف عمده و اصلی- به دست گرفتن قدرت سیاسی ورهائی از ستم و استثمار بازداشته است.

طبقه کارگر تا زمانی که نتواند از درون خود اردوی کاملی از متخصصان سیاسی، تحلیلگران و مفسران، تنورسینها و نظریه پردازان، مروجان و مبلغان، محققان و دانشمندان خود را به وجود آورد و تعلیم و تربیت نسلهای جوان به واسطه آنها را در دستور کار دائمی قرار دهد، خود و به ویژه نسلهای جوان به دلایل شرایط سنی و روانشناسی، همچنان به عنوان یک طعمه بی دفاع و بی پناه در مقابل هجوم تبلیغاتی- فکری طبقات بالا دست حاکم باقی خواهند ماند.

در زمینه تربیت کادرهای مورد نیاز عرصه های مختلف زندگی اجتماعی، طبقات استثمارگر و بالا دست انصافاً بسیار خوب کار کرده اند. آنها علاوه بر تربیت متخصصان در همه زمینه ها، شیدان، سفسطه گران، کلاهبرداران، رمالان، جادوگران و «چشمبندان»، جلادان و آدمخواران به غایت زبده ای تربیت کرده اند. و این دلیل و علت اصلی سخت جانی و استمرار حیات آنها می باشد.

علت اصلی و اساسی تفرقه و تشنّتی که امروز و همیشه در صفوف نیروهای ترقیخواه و آینده ساز جامعه مشاهده می شود، همین بی توجهی و ضعف طبقات تحت ستم و استثمار شونده در تربیت کادرهای مورد نیاز خود و به تبع آن، تعلیم و تربیت نسلهای جوان جامعه به واسطه آنها می باشد. به همین سبب هم هست که گروههایی از نسلهای جوان وابسته به طبقات مختلف اجتماعی، از جمله، وابسته به اقشار و طبقات بالا دست، در سنین جوانی، در همان آغاز انتخاب، در ابتدای جست و جوی راه آینده، عمدتاً از روی احساسات و شورجوانی به دفاع از طبقات تحت ستم بر می خیزند، گروهها و سازمانها و احزاب سیاسی تشکیل می دهند؛ به نیروهای انقلاب می پیوندند و درانقلابیگری گوی سبقت از همه می ربایند، همه را از دم منحرف و مرتد و سازشکار می خوانند، تهمت می زنند، افتراء می بندند، ولی در ادامه و با طولانی شدن راه، دسته دسته خسته می شوند؛ انشعابات متعددی را به جنبش تحمیل می کنند؛ می برند و آنگاه که از رفتن باز می مانند، دست به دامن ارتجاعی ترین نیروها چه در سطح ملی و چه در سطح جهانی می شوند و به قول مشهور، به چنان چرچیلیست های خطرناکی به ضد همان انقلاب، همان طبقات استثمار شونده مبدل می شوند که در آغاز و ابتداء، به کمتر از انقلاب سوسیالیستی ناب، رهائی استثمارشوندگان و نابودی یک شبه طبقات استثمارگر رضایت نمی دادند. این وضعیت، به ویژه در میان احزاب و سازمانهای سابقاً چپ ایران، امروز و همیشه، به عینه و به صورت کاملاً واضح مشهود است...

<http://pspa.ucoz.ru/publ/5-1-0-5>

<http://eb1384.wordpress.com>

۱۰ شهریور [سنبله] ۱۳۹۱

یادداشت:

صحبت در مورد جوانان، جذب و یا دفع آنها به و یا از سیاست، می‌تواند در اساس یکی از مباحثی باشد که هر نیروی آگاه و انقلابی که خواستار تغییر مناسبات حاکم جامعه است، نه تنها باید متوجه آن باشد، بلکه اصولیت و عدم اصولیت، علاقه مندی به تغییر و تلاش به منظور حفظ وضعیت موجود، در یک کلام دفاع از انقلاب و یا ضدیت با آن، هر سازمان و یا نهادی را می‌توان با آن محک زد.

به عبارت رسا تر آنانی را که نه تنها خود در گذشته زندگانی می‌نمایند، بلکه همه کس را در دسته چسبیده اند تا در همان گذشته نگهدارند، به هر رنگ و لباسی که خود را ملبس بسازند و با هر میزان سرخی که بر چهره هایشان بمالند، کوران مبارزه در اولین نعره رعد آسایش، تمام آن لباسهای رنگارنگ و سرخی های تپه شده بر رخسار را زوده، ماهیت سیاه آنها را از پس چهره های زرد شان هویدا خواهد ساخت.

به همین رابطه، وقتی در جوامعی که فرهنگ سرمایه امپریالیستی حرف اول را در تعیین زندگانی انسانها می‌زند- حال می‌خواهد به شکل حاکمیت به اصطلاح قانون اساسی مدافع مالکیت خصوصی باشد و یا هم آن کشور به مانند افغانستان، عراق و لیبیا در اشغال باشد- با به کار بستن تمام ترفند هائی که در طول تاریخ نظام سرمایه آن را به دست آورده، می‌کوشد تا نسل جوان این و یا آن کشور را نسبت به سرنوشت خودشان بی‌توجه بار آورده به درجات مختلفی آنها را حتا در ضدیت با سیاست پرورش بدهند. این حرکت هر چند در آغاز گمان می‌شد صرف حالت تدافعی و بخشی از ستراتیژی دفاعی امپریالیزم بوده و بدان وسیله می‌خواهد تا با کنار زدن جوانان از فعالیت های روزمره سیاسی، آنها را در خدمت حفظ وضع موجود و دوام استثمار قرار داده و بدهد، اما تجربه در کشور های متعدد حد اقل از نیمه دوم دهه ۸۰ قرن گذشته، به اثبات رسانید که چنین سیاستی تنها در خدمت ستراتیژی دفاعی امپریالیزم قرار نداشته، بلکه عنداللزوم و با در نظر داشت مساعدت شرایط می‌تواند به مثابه بخشی از ستراتیژی تعرضی امپریالیزم جهانی علیه حاکمیت های مخالف، به کار گرفته شود. نمونه های بارز چنین استفاده ای را می‌توان در تحركات به اصطلاح انقلابات "رنگین"، "بهار عرب" و ... به وضاحت مشاهده نمود.

در اینجا ما به امید آن که توجه همکاران قلمی و خوانندگان عزیز پورتال را به مسأله جلب نموده باشیم، نمی‌خواهیم بیشتر از مقاله قلم زده، ابعاد مختلف قضیه را در همه زمینه ها به خصوص بعد فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن بشکافیم، مگر صمیمانه امید داریم تا توجه آن نهاد های مبارزاتی را که واقعاً جهت رهائی کشور و بهروزی مردم آن مبارزه می‌نمایند، نه این که مال و منال و یا هم مدالی نصب العین آنها باشد، به اهمیت مسأله جلب نموده باشیم؛ باشد در آینده ما هم به عوض تفسیر قضایا و جهان، تغییر آن را در برنامه مبارزاتی آن قرار داده بتوانیم.

اداره پورتال AA-AA